

باسمه تعالی

۱..... **اوامر**

۱..... **صیغه امر**

۱..... ارائه بیان کلی برای اثبات نفسیت و تعیینیت و عینیت

۲..... تمسک به اطلاق ماده واجب

۳..... تمسک به اطلاق ماده واجب مشکوک

۳..... اختلافی بودن حقیقت واجب تعیینی و کفایی

۳..... عدم نیاز واجب نفسی و عینی و تعیینی به بیان

۴..... ظهور اوامر در مولویت

۴..... استثناء اول از ظهور اولی امر در مولویت: ورود امر در مستقلات عقلیه

۴..... اشکال نقضی: مولوی بودن حدیث رفع

۵..... اشکال حلی: عدم باعیت عقل به مجرد درک عقل

۵..... مورد دوم از استثناء ظهور اولی امر در مولویت: قرار گرفتن امر در سلسله معالیل

۵..... مستلزم لغویت نبودن امر در سلسله معالیل احکام

موضوع: ظهور اوامر در مولویت / صیغه امر / اوامر

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد مولویت و ارشادیت اوامر بود. استاد فرمودند: همان طوری که ظاهر اوامر نفسیت و تعیینیت و عینیت است، مرحوم آخوند و کسانی که از ایشان تبعیت می‌کنند، قائل به ظهور اوامر در مولویت هستند. اما مرحوم خویی توسعه ای نسبت به ارشادی بودن اوامر قائل هستند.

اوامر**صیغه امر****ارائه بیان کلی برای اثبات نفسیت و تعیینیت و عینیت**

بحث در مورد مقتضای اطلاق خطاب بود. گفته شد اگر شک شود که مقتضای اطلاق خطابی، نفسیت است یا غیریت، کفایت است یا عینیت، تعیینیت است یا تخییریت، حمل بر نفسیت و عینیت و تعیینیت می‌شود. ما این بحث را مختصر بیان کردیم. دلیل

این کار نیز این است که اصل بحث متوقف بر بیان حقیقت این گونه واجبات است که در جای خودش باید بحث شود. لذا برای این که تطویل به وجود نیاید ما به صورت مختصر آن را بیان کردیم.

نکته ای که در این جا قابل تذکر است این است که کسانی که معنای حرفی را جزئی می‌دانند و اطلاق برای آن قائل نیستند. به چه بیان اصل نفیست و غیره را بیان می‌کنند؟ در محاضرات^۱ و شهید صدر^۲ به بیاناتی که مفید برای کسانی که اطلاق هیئت را قبول ندارند، اشاره کرده اند.

تمسک به اطلاق ماده واجب

مثلا در شک واجب نفسی و غیری گفته اند که هر چند که به اطلاق این خطاب نمی‌توان تمسک کرد، اما می‌توان به اطلاق ماده غیر (واجبی که احتمال می‌رود که واجب مشکوک، مقدمه برای آن باشد) تمسک شود. مثلا وضو را شک داریم که امرش نفسی است یا غیری است. به اطلاق ماده صل تمسک می‌شود. زیرا دوران بین نفیست و غیریت است. غیر در این مثال، نماز است. اگر وجوب وضو غیری بود، باید ماده صل مقید به وضو شود، تا وضو وجوب غیری پیدا کند. از این که مقید نشده است معلوم می‌شود که برای آن غیر نیست. در حقیقت شک ما در این است که ماده صل مقید به وضو است یا ماده صل نسبت به وضو مطلق است تا وجوب وضو نفسی باشد. در این گونه موارد گفته می‌شود که ماده صل مطلق است پس بالالتزام گفته می‌شود که وجوب وضو نفسی است. مستقیما سراغ مشکوک نمی‌رویم. بلکه سراغ خود غیر می‌رویم. با اثبات اطلاق ماده غیر، بالالتزام دلالت بر وجوب نفسی وضو می‌کند.

اشکال: چرا سراغ ماده وضو نمی‌رویم؟

جواب: حقیقت بحث وجوب غیری این است که غیری بودن آن ربطی به ماده اش ندارد. زیرا بحث وجوب است که مربوط به هیئت است. از طرفی فرض این است که هیئت اطلاق ندارد. لذا سراغ ماده واجب می‌رویم که وضو برای آن واجب شده است. همان طوری که مرحوم شهید صدر گفته است^۳، این راه کلیت ندارد زیرا در بعضی موارد واجب نفسی بودن نیز شک داریم. چون گاهی اوقات دلیل آن واجب نفسی، سیره یا اجماع است. پس به نحو کلی نمی‌توان گفت که راه حل اثبات نفسی بودن، تمسک به اطلاق ماده غیر است. چه بسا خود غیر مشکل دارد.

۱ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابولقاسم، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲ بحوث فی علم الاصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۱۱۱.

۳ بحوث فی علم الاصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۱۱۲.

تمسک به اطلاق ماده واجب مشکوک

در واجب تعیینی و تخییری و عینی و کفایی بعضی گفته اند که حقیقت آنها این است که وجوب به جامع تعلق گرفته است. در حقیقت متعلق ها متفاوت است اما خود وجوب، مشترک است. لذا مقتضای اطلاق ماده این است که خصوص، واجب است نه جامع واجب باشد. پس از راه اطلاق ماده که خصوص است و جامع نیست، نتیجه گرفته شده است که اصل تعیینی و عینی است. مثلاً مولا گفته است که روزه بگیرید. در این مثال جامع بین اطعام و صوم را واجب نکرده است. از این که خصوص را گفته است کشف می شود که جامع واجب نیست. لذا وجوب تخییری و کفایی منتفی است.

اختلافی بودن حقیقت واجب تعیینی و کفایی

راه حلی که ارائه شد، بر بعضی از مبانی در باب واجب تعیینی و تخییری و کفایی و عینی درست است. یعنی اگر وجوب متفاوت باشد این تقریب جاری نیست. مثلاً بعضی می گویند وجوب تخییری مشروط است یعنی صیام واجب است اگر اطعام را انجام ندهید. لذا ما باید یک راه حل کلی ارائه کنیم.

سوال این بود که همه قبول دارند که اصل، نفسیت و عینیت و تعیینیت است. مرحوم آخوند از راه اطلاق هیئت این مطلب را اثبات کردند، در حالی که این مطلب مبنایی است و مشهور این مبنا را قبول ندارند. لذا بنا بر مبنای مشهور این مطلبی که مسلم است، چطور باید حل کرد؟

عدم نیاز واجب نفسی و عینی و تعیینی به بیان

به نظر ما باید این گونه گفته شود^۱ که ما با اطلاق هیئت کاری نداریم. ادعا این است که ظاهر خطاب نفسیت است یا ظاهر خطاب تعیینیت است یا ظاهر خطاب عینیت است. هر چند که واجب نفسی یک حصه ای از وجوب است و واجب غیری حصه ی دیگری است. و هکذا بقیه انواع وجوب. ولی چه بسا اراده بعضی از حصص، عرفاً نیاز به قرینه ندارد. عدم قرینه، قرینه بر اراده یک حصه خاصی است. مثلاً اگر کسی گفت که فردا از صبح تا غروب، اجیر من باش، لازم نیست که بگوید از اول صبح اجیر باش. همین که می گوید از صبح، مرادش اول صبح است. اما اگر مرادش یک ساعت از میانه صبح باشد نیاز به بیان دارد. در باب وجود و عدم نیز این گونه گفته می شود. مثلاً اگر کسی بخواهد. بگوید طعام بدن را قوی می کند، لازم نیست بگوید وجود طعام این گونه است. اما اگر عدم را بخواهد بگوید، باید تذکر دهد.

^۱ از بیانات شهید صدر نیز این مطلب استفاده می شود.

بیان واجب نفسی و تعینی و عینی، عرفا نیاز به بیان زائد ندارد. همین که گفت روزه بگیر و او را نیاورد، کفایت می‌کند که تعینی باشد. یا اگر در مقام معامله کسی گفت این کالا را می‌فروشم به شرط این که خیار داشته باشم. در این جا خیار از زمان معامله شروع می‌شود. اما اگر بخواهد از فردای آن معامله خیار داشته باشد، باید آن را ذکر کند. با این که هر دو یک حصه خاصی هستند. لذا اگر امری به مکلف رسید و شک کرد نفسی است یا غیری است، حمل بر نفسیت می‌شود. ربما ابراز مقام ثبوت نیاز به بیان نداشته باشد. عدم ذکر بیان عرفا حمل بر حصه خاصی می‌شود.

پس از راه اطلاق مساله را حل نکردیم بلکه از باب عدم ذکر قید، مساله حل شد. لذا منظور از ظاهر خطاب، یا اطلاق صیغه است که مرحوم آخوند ادعا می‌کرد و یا اقتصار به عدم ذکر قید است که مبنای مشهور است.

ظهور اوامر در مولویت

گفته شد که مشهور این است که اصل در اوامر مولا، مولویت است. مولا بما هو مشرع، تکلم می‌کند. این اصل تخصیص زده شده است و در این مخصص اختلاف شده است.

استثناء اول از ظهور اولی امر در مولویت: ورود امر در مستقلات عقلیه

مرحوم خوئی می‌فرماید: هر کجا خطابی در زمینه مستقلات عقلیه وارد شد ارشاد به حکم عقل است. بر این مبنا نیز آثاری مترتب کرده است. وجه این ادعا این است که اعمال مولویت در این مورد لغو است. وقتی خود مردم قبح ظلم را می‌فهمند لغو است که شارع اعمال مولویت کند.

اشکال تقضی: مولوی بودن حدیث رفع

این مورد اول که به دلیل لغویت حمل بر ارشادیت شده است، درست نیست. مجرد این که عقل حکم کند، خطاب شارع لغو نمی‌شود. ایشان فرموده است هر چند که قبح عقاب بلا بیان داریم اما حدیث رفع اعمال مولویت است. در حدیث رفع، اعمال مولویت شده است و برداشتن تشریعی صورت گرفته است.

بعضی به مرحوم خوئی اشکال گرفته اند و گفته اند که طبق مبنای شما باید حرمت ظلم هم شرعی نباشد. اما این اشکال درست نیست. زیرا ممکن است مرحوم خوئی بگوید: بله قبول داریم که حرمت ظلم شرعی نیست. هر چند که بعید است ظلم، حرمت شرعی نداشته باشد ولی به عنوان نقض بر مرحوم خوئی نمی‌توان آن را مطرح کرد.

^۱ مقرر: آدرس را نیافتیم.

اشکال حلی: عدم باعیت عقل به مجرد درک عقل

حل ادعای مرحوم خویی این است که عموم مردم به حکم عقل منبعث نمی‌شوند. قوانین دولتی که یک مقداری در میان ما شیعیان کم رنگ است، در ارتکاز ما این است که این قوانین را خدا که نگفته است. هر چند که عقلاء به آن حکم می‌کنند. مثلاً اگر قانون بگوید مردم باید مالیات بدهند، داعی در ذهنشان ایجاد نمی‌شود. با این که فی الجمله این قواعد را یک سری عقلاء اعتبار کرده‌اند و به نفع جامعه است. پس مجرد ادراک عقل، باعیت آن ناتمام است. اگر مجرد ادراک عقل کافی بود، نیازی به این همه واعظ و غیره نبود.

مورد دوم از استثناء ظهور اولی امر در مولویت: قرار گرفتن امر در سلسله معالیل

مرحوم نائینی می‌فرماید: اگر امر در سلسله علل احکام باشد، مولوی است. مثلاً حرمت ظلم در سلسله علل است و متفرع بر حکمی نیست. اگر امر در سلسله معالیل احکام باشد، ارشادی هستند. یعنی فرض این است که حکمی آمده است و آنها متفرع بر آن حکم هستند. مثلاً اگر خطابی آمد گفت احتیاط کن، ارشادی است. چون در سلسله معالیل حکم است. در این جا فرض شده است که حکمی وجود دارد لذا گفته است احتیاط کن تا آن حکم از دست نرود. امر به اطاعت نیز در سلسله معالیل است. کانّ در ذهن مبارکش این مطلب بوده است که خطابات که در سلسله معالیل است نیازی به اعمال مولویت نیست. چون فرض این است که حکمی قبلاً از جانب مولا آمده است.

مستلزم لغویت نبودن امر در سلسله معالیل احکام

به نظر ما سلسله معالیل بودن مستلزم لغویت نیست. چه اشکالی دارد که شارع بگوید احتیاط کنید و اعمال مولویت کند. نکته اش این است که امر بعدی عنوان دیگری است و غیر از اولی است. اگر تکرار همان امر اول بود حق با شما بود. یک بار شارع می‌گوید شراب نخورید. یک بار هم می‌گوید در جایی که شراب محتمل است احتیاط کنید و شراب نخورید.